

بخندہ در افتادند .

نگارنده گفت چه قدر فرق است بین این مجلس و مجلسی که دو ساعت قبل داشتیم یعنی منزل آقای طباطبائی چه آنجا گریه و زاری بود از واقعه کرمان اما اینجا خندہ و خوشحالی آنجا محزون بودیم بر شہدای کرمان اینجا خورسند و مسروریم از مزاح آنجا تغیر و تغیر داشتیم اینجا شربت و شیرینی . آقایان من ما باید لباس سیاه بیوشیم و خون گریہ کنیم کہ در کرمان سہ نفر مجتہد مسلم را چوب زدند و سیاست اشرار و قطاع الطریق را دربارہ آنان جاری کردند و جمعی از برادران و خواهران مارا بتیروتفنگ مارتین از پا انداختند ما باید عزادار باشیم کہ یکنفر مثل ظفر السلطنہ کہ یست ترین شاہزادگان و از عقل و علم عاریست مسلط باید باشد بردو کرور جمعیت کرمان و بلوچستان کہ ہرچہ دلش بخواہد بجا آورد فعال نمایند تا کنون ہرچہ بود باز علماء قوم محترم بودند و رفع ظلم می کردند حالا کہ خودشان این گونه مظلوم واقع شوند دیگر بسایرین چہ خواہد گذشت ، دیگر آنکہ فردا شب شب نوزدہم رمضان ولیلۃ العزای اسلامی است این خندہ و مزاح این مجلس و راح این شربت و شیرینی چیست حاج شیخ خواست جوابی دہد کہ در این اثناء آقا سید علی آقا یزدی کہ از علماء تبریز و یزدی الاصل می باشد وارد شد پس از جلوس و بعمل آمدن تعارفات رسمی بقیہ مذاکرات در میان آمدہ جنابش از این واقعه متأثر شدہ فرمود تا کنون در اسلام چنین اتفاقی نیفتادہ و شاید یکی از آدمہای این آقا را چوب زدہ باشند و شاید بی احترامی بنو کر آقا شدہ است حاج شیخ گفت خیر بمن ہم نوشتہ اند این پاکت حاج شیخ علی است کہ بمن نوشتہ است جناب آقا سید علی آقا متقبل شد کہ قضیہ را بشاہ عرض کنند حاج شیخ فضل اللہ ہم متقبل شد تا یک اندازہ ہمراہی کند همان شبانہ مراجعت نمودہ وقایع را خدمت آقای طباطبائی عرض نمودہ فردای آنشب در مساجد طہران عنوان منبری واقعہ کرمان بود آقای طباطبائی خودش منبر رفتہ شرحی از ظلم دیوانیان عمومًا و از عین الدولہ خصوصاً بیان فرمود صدای گریہ و ندبہ مستمعین بلند شد .

اول نہاد تیشہ بر آن ریشہ کز نخست	اورا نبی نشاند و علی گشت آبیار
یعنی درخت علم و عمل آنکہ باشدش	تا حشر لطف قائم بالذات برک و بار
قدرت نمائیش ہمہ این شد کہ بین روز	از روز اہل علم و عمل آورد دمار
مفتوح کرد باب اہانت ہنر و مکر	اول بروی شخص شخص بزرگوار
شیخ شیوخ عصر محمد فرید دہر	آن واعظ نکو سخن کامل العبار
میخواست ماند و شکند سد اہل علم	میخواست تا بدوبکند رخنہ در ہزار
باری علی الرؤس نمودند از دو سو	اورا اسیر همچو اسیران زنگبار
اما ہمین طریق کہ بود از برای حفظ	فوجیش دریمین و گروہیش در یسار

طلاب جملہ در طلبش و احمدیہ

گفتند و ساختند خلاصش ز اشقیاء

بی حربہ چونکہ جیش خداوند ذوالعفن	بر حریبان شدند دلیرانہ صف شکن
سلطان فوج یاور عبدالمجید داد	فرمان قتل جنگی از خبث خویشتن

در مسجد سید عزیر الله جناب صدرالعلماء هم شرحی از واقعه کرمان بیان فرمود .
در مسجد سپهسالار قدیم هم در حضور آقای بهبهانی با اشاره خود آن حضرت عنوان منبر همین واقعه بود .
در شب بیست و پنجم همین ماه آقای بهبهانی آمد منزل آقای طباطبائی مذاکره مطالب سری
و محرمانه بود آقای بهبهانی فرمود با این حرکات شنیعه ظفر السلطنه که بتحریرك و امر عین الدوله
اتفاق افتاده است دیگر سکوت ما مشروع نیست و اگر ساکت باشیم دیگر این نوع را احترامی باقی
نمیماند . در باره ملاها که اینگونه سلوک کنند نسبت بسایر اصناف چه می کنند .
باری ، در آن شب عهد اتحاد و اتفاق و دوستی بین دو رئیس روحانی محکم و مستحکم گردیده
مهسانی دوره آقا میرزا مصطفی بشکل پلبتیک جلوه میکرد عین الدوله هم به بی اعتنائی میگذاشتند .

عمارت بانك یا مدرسه چال

مدرسه مخروبه و قبرستان کهنه در قرب مدرسه خازن الملك و متصل به امامزاده سید ولی بود
که نگارنده گزارش مدرسه را دیده در این اواخر اشخاصی که ذغال مو میفروختند محل و مکان خود
را در آن مدرسه قرار داده از برای این مدرسه موقوفاتی هم بود که دست تصرف و غصب بلکه مالکیت
رویش گذارده شد برور زمان مردم اطراف قبرستان را تصرف نموده خانه ساختند بعضی علماء
طهران هم بملاحظه تبدیل باحسن و یا بلحاظی دیگر مضایقه از فروش آن زمین نداشتند باین جهت
اشخاصی که اطراف مدرسه را خانه ساخته بودند هر يك يك قبالة بهر یکی از علماء در دست داشتند .
بعضی از دلالتها محرك رئیس بانك استقراضی گردیده که هر گاه زمین قبرستان و مدرسه مخروبه
را خریده عمارتی ساخته و پرداخته کنید و بانك استقراضی را در وسط شهر قرار دهید اولی و انساب
خواهد بود .

بجروح ساختند پيك حمله چند تن
عبد الحمید فخر زمان مفخر زمن
انگشت حیرتش بتد آن گاه در دهن
از کارهای چرخ زغوغای مرد و زن
تیری زد آتشین بتن شمع انجمن
وزیشت او بدر شد و جانش شد از بدن
هم بد فریب و بی کس وهم دور از وطن
قلبش بگشت پاره بمجروحی حسن
زد صیحه جبرئیل که ای حی ذوالمنن
عبد الحمید کشته عبد الحمید شد

شلیک با تفنگ نمودند حریبان
در آن میانه سید و سالار سروران
غافل ز ره رسید و ز هنگامه پیغبر
چشمش بسوی معر که افتاد محو و مات
ناگاه بی ملاحظه سلطان فوج دون
مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت
هم بیگناه بود هم از خلق منزوی
تیرش بسینه خورد بمظلومی حسین
نجان برفت از تن جان جهان برون
از نوحسین کشته ز جور یزید شد

خلاصه در مدت یک هفته محاصره بودند و انواع اخافه و اذیت و آزار از جانب عین الدوله به متحصنین
خانه خدا رسانیدند روز نوزدهم بعنوان استغاثه دسته از سینه زن که اغلب اهل علم بودند خواستند

رئیس بانک گفت زمین قبرستان و مدرسه را چگونه بخرم و بچه طریق آن را تصرف نمایم . دلالها گفتند که یکی از علماء را راضی نموده زمین قبرستان و مدرسه را از او میخریم چه علماء طهران بیع زمین وقف را بعنوان تبدیل باحسن جایز می دانند .

رئیس بانک بتوسط حاج مستشارالتجار خانه های اطراف را بقیمت گزافی از متصرفین آنها خریداری نمود نوبت بمدرسه که رسید خدمت آقای طباطبائی آمدند مقصود را عنوان نمودند جواب را مخالف میل خود شنیدند حتی آنکه متقبل شدند دو هزار تومان تفاوت قیمت را بدهند که درمکانی دیگر مدرسه بنا کنند جنابش فرمود بیع زمین وقف وانگهی مدرسه که مشتمل برمسجد است جایز نیست و احدی از علماء اینگونه بیع را جایز نمیدانند .

حضرات ازطرف آقای طباطبائی مأیوس شده از سایر آقایان هم طرفی برن بستند لذا بطرف حاج شیخ فضل الله رفته و بزودی مقضی المرام برکشتند حاج شیخ نوشته بآنها داد قریب باین مضمون : « وقبت این مدرسه و این قبرستان معلوم و مسلم نیست بر فرض وقفت بملاحظه تبدیل باحسن من در هفتصد و پنجاه تومان فروختم که انشاء الله تعالی در جای دیگر مدرسه بهتر بنا کنم الخ » . زمین قبرستان و مدرسه فروخته شد اجزاء آقا هم بیولی رسیدند تبدیل باحسن بلکه باخس هم تاکنون نشد .

مجملاً رئیس بانک برحسب این نوشته مدرسه را خراب نموده عمارتی بس عالی درجایش نقشه و طراحی نمود .

آقای طباطبائی پیغام داد بررئیس بانک که این زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن بهیچ قانونی مشروع نیست نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بنا کردن در این مکان تضییع یول خودتان است . رئیس جواب داد که من از مستشارالتجار خریدم و او هم نوشتجات معتبر در دست دارد .

ببازار روند بین مسجد جامع و چهارسوق بزرگ امر بشلیک دادند المنزه من کل شین . مرحوم آقاسید حسین ودونفر دیگر برحمت ایزدی بواسطه گلوله استبدادی واصل گردیدند . و مسوع شد چند کشته دیگر را سربازها درمسجد پهلوی چهار سوق بردند برای اینکه اهل مسجد ندانند چون شب رسید در گاری ریخته بقبرستان سر قبر آقا دفن نمودند و چند نفر دیگر از طفل و غیره بواسطه مجروح شدن بعد از چند روز دیگر از دار دنیا رفتند .

ودر اواخر ایام محاصره که از شب دوشنبه ۲۲ باشد غنغن بلیغ نمودند که کسیرا نگذارند بر آقایان وارد شود و در این شب آب و نان را بر مظلومان بستند بلکه خیال توپ بستن بمسجد و اسارت اهل تحصن را داشتند و عین الدوله بطوری سد ابواب سلطنت نموده که احدی جرئت اظهار حقیقت این وقایع را نداشته و خاطر مبارک شاهانه مسبوق نبوده بعضی از اوقات معروض میداشتند بطریق اجماع که جمعی از اشرار درمسجد جامع شرارت مینمایند .

در این ایام محاصره این پدر مهربان بجهت مقهوران و متحصنان بجه بیانات و مقالات نافع در منبرمسجدجامعه اعلان داشتند و بعد از اجازه گرفتن بمسافرت عتبات در منازل طریق قم و ایام تشریف بعثه

آقای طباطبائی کتباً بمشیرالدوله وزیر امور خارجه اطلاع داد و نیز بمشیرالسلطنه وزیر داخله نوشت با پیغامات مؤکده مخوفه که اولاً تصرف در زمین وقف و مسجد جایز نیست و ثانیاً تصرف خارجه در مدرسه و مسجد و قبرستان مسلمانان اهانتی است بعموم مسلمین بلکه باسلام ثالثاً بنای این عمارت در نزدیکی مدرسه خازن الملك و امامزاده سیدولی مستلزم خطرهای بزرگست چه بعد از این در این عمارت رعیت خارجه منزل میکند و بواسطه اعمال نامشروع و صدای سازهای آنان طلاب مدرسه خازن الملك و خدام امامزاده بهدا درمیآیند و آن مستلزم نزاع و فتنه خواهد بود .

رابعاً آنکه بنای این عمارت در این محل خلاف پلیتیک دولتی است چه این بنا مشرف بر ائینه و عمارات دولتی و نزدیک به ارك است و فیه مالا یخفی علی احد .

جوابی که از طرف وزارت خارجه و داخله داده شد هر دو قریب بیک مضمون بودند و خلاصه

مضمون هر دو اینست :

(ملکی رعیت خارجه خریده است بتصدیق يك نفر از علمای بلد وزارت امور خارجه هم امضاء نموده است دیگر دولت حقی ندارد و کسی نمیتواند ممانعت کند .)

سواد قبالة حاج شیخ فضل الله را هم فرستادند نزد آقای طباطبائی ایشان هم بتوسط نگارنده پیغام دادند که اولاً این زمین و مدرسه وقف است نه ملك ثانی آنکه ما کراراً باجزاء بانك گفتیم این معامله باطل و موافق هیچ قانونی نیست . باری آقای طباطبائی از اصلاح مایوس شده لیکن در بالای منبر کراراً این مسئله مطرح و عنوان بود و برئیس بانك هم پیغامات مؤکده دادند که از وخامت این امر بترس تا اینکه يك شب متولی پاشی امامزاده سید ولی خدمت آقای طباطبائی عرض کرد که امروز در قبرستان درحالتی که مشغول بنایی بودند بدن يك نفر زن از زیر خاک بیرون آمد که تازه بود و معلوم گردید سال گذشته او را دفن کرده بودند و بدن این مرده را بحالت ذلت و خواری انداختند در

سامیه علیا حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر (م) در صبح و عصر در صحن مطهر ثمرات مشروطیت و فوائد معدلت و مضار استبداد و ظلم را و جدانی رعیت نمودند و از برکت بقعه رفیعه قاطمیه مقضی الامام حجج اسلامیه مراجعت نمودند و بعد از ورود بطهران الی زماننا هذا آنی از خدمت بمشروطیت و زمانی از ارادت بشریعت تکاهل نورزیده و در زمان استبداد صغیر در محافل معظمه و مساجد جامعه ثلاثه از شیوه مرضیه خویش که بیان حقیقت مشروطه بوده دست برداشته چنانچه بعضی از و کلام مجلس مقدس حاضر بوده و هستند و تعجب از تقریرات او مینمودند . خود حضرت مستطاب عالی که نگارنده بیغرض (تاریخ بیداری ایران) میباشند عدالت خواهان ایمانی و مشروطه طلبان وطنی ایرانی از زمان طلوع آفتاب عدالت و مشروطیت از افق مظلومیت در زمان حال و مستقبل باید قدر این وجود محترم را غنیمت شمارند و این نعمت منیع مشروطه را از آثار اودانند اگرچه در این نعمت تخلق باخلاق پیغمبر و صعود با عواد منبر تعزیرات بسیار که نافع نوع بشر است فرموده اند اما سه تألیف مرتب فعلاً موجود است : اول کتاب عوائد الغلابیه فی اوامر الالهیه در فرایض و واجبات رسالت پناهی است . دوم کتاب فوائد الضیایه فی نواهی السبعانیه در نواهی منکرات است و عدد آیات این دو کتاب تخمیناً هشتاد هزار بیت میشود و بمقتضای وقت کتابی تألیف نموده مسمی به اساس السیاسیه

چاهی که برای پنهان کردن استخوانهای اموات حفر کرده بودند . خدام امامزاده و طلاب مدرسه خازن الملك از این واقعه مطلع گردیده عمله ها و بناها را زده و از آنجا دور کردند فرداهم محتمل است نزاعی برپا شود .

آقای طباطبائی فرمودند شما ساکت باشید و اقدامی نکنید تا خودمان بخوبی علاج این واقعه را بنمائیم و نگذاریم فتنه احداث شود .

روز بعد از آن از طرف حکومت طهران و نظمیة چند نفر فرانس و پلیس مأمور شدند که در آنجا حاضر باشند و نگذارند کسی ممانعت کند .

از طرف آقامیرزا مصطفی آشتیانی پیغام برئیس بانک برده شد که علاج اینکار بفراش و حکومت نمیشود و قوه قهریه هرگز در این امر اثر نخواهد کرد .

در شب شنبه آخر ماه در منزل جناب آقامیرزا مصطفی آشتیانی پیمان و عهد آقایان مجدد و مؤسسه گردید . روز شنبه آخر ماه مبارک جناب حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی که از معتبرین اهل منبر و بزرگترین واعظین و ناطقین بود کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نبش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خورد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانک استقراضی روسی در این محوطه و ترویج خارجه و تشدید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت بائیم و نصرت کفر باین رسم و اسم بیان نمود و فرمود آقایان علماء چندین دفعه برجال دولت رسانیده و بیان نموده اند امیدواریم برای اتمام حجت يك عریضه حضور شخص اعلی حضرت مظفر الدین شاه معروض دارند بلکه اثر نماید و مانع شوند اگر چه میدانم عرایض علما را بشاه نمیرسانند فعلا کاریکه از ما ساخته است این است که زحمت دو قدم راه را بر خود گذارده زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید بلکه يك وداع آخرین از قبور و استخوانهای آنان بنمائید و فاتحه بر آنها بخوانید و روح آنها را شاد کنید که همین امروز و فردا این قبور لگد کوب روسیان خواهد گردید .

فی تأسیس الریاسة که دو اژده هزار بیت آن موجود است و ظاهر آختم به سی هزار بیت برسد از برای خواص و عوام در مشروطیت و سیاست بهتر از این مجموعه مدوحه نخواهد شد اگر چه زحمات فوق العاده در شریعت و خدمات بی اندازه در مشروطیت این قوه ناطقه مملکت و سده سنتیه رعیت مشهود اهل کمال و منصفت است و هر کس منکر شود از حیث غرض و عداوتست و ارقام حقیقه و توقیعات منیعاه از ذوات مقدسه و حجج اسلامیه و آیات الهیه آقای ملا محمد کاظم خراسانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی متع الله المسلمین بطول بقائهما که بر افرازی این واعظ که فی الحقیقه لسان الشریعه و بیان المله است کف از عقیده صافیة و اقدامات و اقیه و کافیة این قدوة الخلیقه و بر صدق عرایض این بنده شرمنده می نماید و بعض از آن رقائم کریمه صادره از آن ناحیه را معروض داشته چون در معنی مشروطیت و اتحاد و بیان حقیقت ظلم و جور و نفاق است و بجهت عامه عباد نافع است در این تاریخ محترم درج فرمائید تا در صفحه روزگار بیادگار بماند و در عوض این خدمت حضرت عالی قارئین بعد از قرائت بیاد خیر شما را شاد فرمایند و ما توفیقی الا بالله حرره الاحقر محمد علی الملقب به بیان المحققین ابن خلاق المعانی الحاج شیخ محمد الواعظ الطهرانی الملقب بسلطان المحققین دامت برکاته . فی پنجم شهر ربیع الثانی من شهوز سنه ۱۳۲۸ هجری

اینکلام معلوم است در روز روزه در وسط طهران با آن جمعیتی که در مسجد همه وقت حاضر است که اکثر آنها طلاب و محصلین و مقدسین است چه اثری خواهد نمود و انگهی از دهان چنین واعظی که خودش از علماء باشد و حضور مجتهدی مانند حاج شیخ مرتضی که احدی اندک خلاف و ذره هوس و هوا در او ندیده با آن نطق کذائی که روز قبل این مجتهد بزرگ در همین محل فرمود با آن مقدماتی که سابقاً تمهید شده بود مجلاً دو ساعت بغروب مانده روز شنبه حاج شیخ محمد واعظ در بالای منبر مشغول موعظه بود نیمساعت بغروب مانده اثری از عمارت بانک باقی نمانده بود جز زمین نخروبه متجاوز از دو بیست نفر بنام و عمله همگی فرار کردند . هر گاه هزار نفر عمله باییل و کلنگ میخواستند این عمارت را خراب کنند هر آینه ده روز لا اقل طول داشت بفاصله یکساعت چنان منهدم شد که گویا خبری از آن نبوده بنده نگارنده یکساعت بغروب مانده این خبر را شنیده فوراً روانه آن محل شده و قتیکه رسیدم جمعی از

سواد دستخط بندگان آیه الله فی الارضین آقای خراسانی

مدّ ظلّه العالی است

روی پاکت :

خدمت جناب مستطاب عماد العلماء برهان المتکلمین مروّج الاحکام آقای حاج شیخ محمد واعظ سلطان المحققین دامت برکات وجوده نائل گردد سلخ رجب المرجب ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

عرض میشود انشاء الله مزاج شریف با کمال صحت و سعادت و عافیت مقرون و همواره در نشر اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام الله الملك الجبار موفق و مؤید بوده مساعی جمیله و بیانات سحریه منبریه جناب عالی در اعلاء کلمه حقه اسلامیة و تقویت معدلت خواهان و قلع مواد ظلم و استبداد و اشاعه عدل و داد متواتراً مسموع و دوام توفیق آن جناب را درخواست نموده در این موقع که بخدمت الله تعالی و حسن تأیید کلیه امور بروفق مرام و نتیجه اقدامات و زحمات حاصل گردید مخصوصاً مزاحمت مینمایم که تمام اوقات خصوص ایام ولیالی متبرک که شعبان و رمضان بعموم ملت بفهمانید که فرض ما از این همه زحمت ترفیه حال رعیت و رفع ظلم از آنان و اعانه مظلوم و اغاثه ملهوف و اجراء احکام الهیه عزّاسه و حفظ و وقایه بلاد اسلام از تطاول کفار و امر بمعروف و نهی از منکر و غیرها از قوانین اسلامیة نافعه للقوم بوده است و واضعست و وزراء مشغول و کلاه منتخب کمان مساعدت از جناب عالی فرموده عموم اهالی ایران خصوصاً قاطبین طهران امتثال او امر شریفه خواهند نمود . زیاده زحمت جز التماس دعا ندارد الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

صورت سواد دستخط بندگان حضرتین آیتین

آقای خراسانی و آقای مازندرانی مدظلهم است

روی پاکت :

(طهران) انشاء الله تعالی جناب مستطاب افاضت مآب مصباح الظلام مصلح الانام مروّج الاحکام مشید الاسلام قدوة السواعظین سلطان المحققین آقای حاج شیخ محمد واعظ سنه الله تعالی ملاحظه فرمایند ۱۵ شهر صیام ۱۳۲۷ .

اطفال را دیدم که مشغول خرابی تهمانده و یا قیمانده آن عمارت هستند . با آنکه اسباب و آجر و آلائی که آنجا بود قیمت معتدبه داشت لکن احدی از اطفال اعتنائی بآنها نمیکرد جز برای خرابی و معدوم کردن آنها را . آنوقت دانستم که قوه معنویه ملیه يك قوه قاهره خدائست که اگر بجنش آید میتواند در یکساعت يك لشکر جرار یا يك سلطنت قهار را منقلب و معدوم نماید .

رئیس بانک فوراً اطلاع بوزارت خارجه داد وزیر امور خارجه هم اطلاع بعین الدوله صدراعظم داد عین الدوله هم با آقایان بیغام داده و تشکی از حاج شیخ محمد واعظ که باعث فتنه و خرابی عمارت شده است کرد آقایان جواب دادند که کرا را گفتیم این زمین وقف است و معامله اش جایز نیست و وخامت عاقبت کار را گفتیم و نوشتم نشنیدید فروختن مسجد و تصرف خارج مذهب در قبرستان مسلمانان خلاف قوانین اسلامی است .

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض میشود انشاء الله تعالی همواره در ترویج احکام و تشیید اسلام و هدایت انام بمزید تأیید مخصوص خواهید بود از ابتدای تابش آفتاب عدالت و تأسیس قواعد مشروطیت الی کنون از خدمات وارده بر آن وجود محترم مسبوق و مساعی جمیله مبذوله آنجناب که کاشف از کمال استقامت در تدین و حاکی از وفور دانش و تمدن آن وجود شریفست مشروحاً مکشوف و رجاء واثق حاصل است که انشاء الله تعالی تمام مراجع و اولیای امور و طبقات ملت نعمت وجود محترم را مغتنم شمارند و فوائد بیانات و افادات عالی را قدر شناسند و در موجبات مزید تشویق و فراغت خاطر شریف کما ینبغی قیام فرمایند بعون الله تعالی قدر این نعمت عظمی که بهای اینهمه نفوس عزیزه و اموال ملت است بحسن بیانات جناب عالی ذهنی تمام مسلمانان گردد همه بدانند که حفظ اساس دیانت و اسلامیت و استقلال مملکتشان باین حصن سعادت منحصر است و در استحکام این اساس قویم بجان و دل بکوشند و هم حقیقت حریت موهوبه الهیه عزاسمه را که عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریت در تحت تحکیمات دل بخواهانه کار گزاران امور و اولیای درباری است نه خروج از ربه عبودیت الهیه عزاسمه و القاء قیود شرعیه پیوسته مذاکره و ذهنی تمام طبقات مردم فرموده مغالطه و تمویهات مغرضین و تجریات ارباب فسوق و مبتدعین را مسدود معنی مساوات راهم که تسویه فیما بین قوی و ضعیف و غنی و فقیر در حقوق و احکامست کما ینبغی شرح فرموده حقیقت مشروطیت را که عبارت از عدم تجاوز تمام طبقات از وظایف و حدود مقرر شرعیه و سیاسیه است وجدانی برای مردم کنند تا آنکه تمام ملت به عین الیقین بدانند که برای تحصیل چه نعمت و فوز بچه شرف و سعادت و خیر دنیا و آخرت اینهمه شداوند را تحمل نموده از مقام لفظ و گفتار ترقی و بمرحله عمل و رفتار قدم نهند و انجمنهای متفرقه اصنافیه و غیرها تماماً هم خودشانرا به تکمیل علمیات و عملیات راجعه بصنف خود مصروف داشته مداخله در سیاسیات ملکیه که خارج از وظیفه آنانست بکلی محترز باشند و جز تقدیم لوایح و اخطارات به مجلس محترم ملی که قاطبه ملت حق دارند سایر انحاء مداخلات را که در دوره سابقه از کمال بیعلمی و یا غرضانیت ناشی و مستتبع آن همه مفاسد شد دشمنی بدین و وطن اسلامی و از اعظم محرّمات و کبائر دانند و بکلی محترز نمایند و مخصوصاً عموم ارباب جرائد و ناطقین لازمه وظیفه مقاله خودشانرا که تربیت و ترقی و تکمیل علمیات و عملیات و تهذیب اخلاق ملت از رذائل و رسوخ دادن مبادی تدین و تمدنست مراقب بوده خروج از این

این اتفاق و این واقعه موجب قوت و باعث بیداری ملت گردید دانشمندان امیدوار شدند .
آقا سید جمال الدین واعظ اصفهانی که تازه از اصفهان آمده و در مسجد شاه و جماعت میرزا ابوالقاسم
امام جمعه موعظه می کند این هیجان ملی را تمجید کرده و روی مردم را بطرف علماء میگرداند .
این اقدام و هیجان ملی را حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه عرض کردند شاه فرمود که خسارت
بانک را بدهند و زمین را بحال خود واگذارند .

زمانیکه آقای طباطبائی اعلیحضرت شاه را ملاقات نمود شاه منبأب گله فرمود (چرا در واقعه
خرابی عمارت بانک بمن اطلاع نداده و اصلاح و علاج اینکار را نخواستید) .

آقای طباطبائی در جواب فرمود این مشیرالدوله وزیر امور خارجه و این مشیرالسلطنه وزیر داخله
هر دو حاضر و شاهد هستند که بهر دو اطلاع دادیم و مفاسد و معایب بناء این عمارت را نوشتیم و الان جوابی

و وظیفه و تعرض امور لایعنی و جسارت بهتک نوامیس الهیه عز آسمه و تجاوز از حدود شرعیه و تعرض
بمحرمین مملکت و هتک ارباب شرف و نسبت استبداد بمردم دادن و دستی مستبد تراشیدن را که
در دوره سابقه باب الابواب فساد و افساد بود بهیچ وجه روا و جایز ندارند و وظیفه خود را وصل کردن
بدانند نه فصل نمودن و لازم است اصل نسبت ملعونه استبداد را تمام مسلمانان بکلی متروک و دودستگی
را از میان بردارند و انشاء الله تعالی او ایای امور و خاصه وزارت جلیله معارف در تهذیب ارباب جرائم
و ناطقین از اشخاص جاهل و بیبالات در دین چنانچه باید و شاید مراقبت خواهند نمود و تصدی بعضی
اشخاص را که بتجربت حالشان معلوم و از جهالت و یا عدم دیانت چه مزخرفات و هفوات گفته و نوشته
و تخم نفاق در قلوب مسلمانان کاشته و ساده لوحان را بگمان آنکه اساس مشروطیت اینگونه امور را مقتضی
است منحرف ساختند بکلی از وظائف منیعه رفیعه ممنوع خواهند داشت انشاء الله تعالی والسلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته . (الاحقر عبدالله المازندرانی) (الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

ایضاً سواد دستخط بندگان حضرت آیه الله فی الارضین

آقای خراسانی مدظله است

روی پاکت :

طهران خدمت جناب مستطاب عمدة العلماء الاعلام والوفاة العظام ناصر الاسلام آقای حاج شیخ

محمد واعظ دام تأییده نائل شود . ۴ ذی حجة الحرام ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

بعرض میرساند انشاء الله تعالی مزاج شریف باصحت و عافیت مقرون و همواره در نشر آثار احکام
حلال و حرام و هدایت و ارشاد انام مؤید بتأییدات خاصه بوده سابقاً شرحی زحمت داده و نوشته شده بود
که غرض از زحمات این دوسه ساله و خساراتی که در اعلاء کلمه معدلت تحمل نموده ایم برای عموم ناس
بیان فرموده تا مرفه الحال اشتغال بتحصیل امور دینی و معادیه نمایند . اینک باز از گوشه و کنار بعضی
اصوار ناهنجار غیر مترقب از بعضی اشخاص مسموع میشود لهذا تا کیداً بآنجناب زحمت میدهد تمام
اهتمام در جلو گیری عوام از افعال که منافی شریعت مظهره است بفرمایند و مخصوصاً لایحه که در معنی
مشروطیت نوشته ایم و طبع شده است و یک نسخه هم ایفاد خدمت نموده توضیحاً تقریر فرمائید زیاده
زحمت جز التماس دعا ندارم . والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته (الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

که داده‌اند حاضر است و بخود رئیس بانک هم پیغام دادیم که اقدام باین امر ننماید .

از این واقعه حاج شیخ فضل الله خیلی موهون گردید چه فروشنده این زمین او بود و هم با حاج شیخ محمد بد بود و غرض شخصی داشته و سابق بر این حکم داده بود که استماع مواظف این واقعه حرام است و سبب این حکم واقعه تزویج پسر حاج شیخ محمد بود زن متولی را که آن واقعه از موضوع ما خارج است .

شاهزاده عین الدوله در مقام جبران توهین حاج شیخ فضل الله بر آمده اگر حاج شیخ توسط میگرد فوراً قبول و در امضاء و انجاح مقاصدش سعی و مجد بود بخلاف سایرین که در مقام توهین و تخفیف آنان بر آمده از آن طرف هم آقایان در بالای منابر علی رؤس الاشهاد مطالب را بخوبی بمردم میرسانیدند . آقای طباطبائی در روز عید فطر در بالای منبر واقعه کرمان را عنوان فرموده گریه زیادی

صورت سواد لایحه هیئته علمیه نجف اشرف

علی ساکنها الف سلام و تحف

بسم الله الرحمن الرحيم

چون بموجب مکاتیب معتبره واصله از امهات بلاد مواد فاسده مملکت این موقع را مغتنم و باسم شروطه خواهی خودی بمیان انداخته مقاصده فاسده خود را در لباس مشروطیت اظهار و موجبات تشویش اذهان مسلمین را فراهم آورده و مینمایند لهذا محض سد این باب الالباب فساد و افساد توضیحاً لئلا واضح اظهار مینمائیم مشروطیت هر مملکت عبارت از محدود و مشروط بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی است بعدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت و طرف مقابل آن که استبدادیت دولت است عبارت ازرها و خود سر بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی و فاعل مایشاء و حاکم مایرید و قاهر بر رقائب و غیر مسئول از هر ارتکاب بودن آنها است در مملکت و آزادی هر ملت هم که اساس مشروطیت سلطنتی مبتنی بر آنست عبارت است از عدم مقهوریتشان در تحت تحکیمات خود سرانه سلطنت و پیمانگی در احقاق حقوق مشروع و ملیه و رقیت مقابله آن هم عبارت از همین مقهوریت مذکوره و فاقد هر چیز بودن در مقابل اراده دولت است و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و صریقه حقه اثنی عشریه صلوات الله علیهم اجمعین است . پس حقیقت مشروطیت ایران و آزادی آن عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب و مبتنی بر احکام الهیه عز اسمه و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامی و اشاعه عدالت و محو مبانی ظلم و سد ارتکابات خود سرانه و صیانت بیضه اسلام و حوزه مسلمین و صرف مالیه مأخوذه از دست در مصالح نوعیه راجعه بنظم و حفظ و سد ثغور مملکت خواهد بود و مبعوثان ملت هم امنائی خواهند بود که خود ملت بمعاشرت تامه آنها را بوناقت و امانت و درایت کامله شناخته برای مراقبت در این امور انتخاب نمایند .

آنچه این خدام شریعت مطهره بوجوب اهتمام در استقرار و استحکام آن حکم نمودیم و بمنزله مجاهدت در رکاب امام زمان ارواحنا فداه دانستیم کرد . مردم هم از استماع واقعه کرمان

و توهین وزیر اکرم مر سید جمال الدین قزوینی را و اهانت حاکم سبزوار بیکی از اهل منیر بهیجان آمده واقعه وزیر اکرم حاکم قزوین بسید جمال الدین چون اهمیتی نداشت لذا از تفصیل آن صرف نظر نمودیم ولیکن این قدر شد که منضم بواقعه کرمان شده کاشف از خیالات عین الدوله گردید این بود که تهییج علماء روز بروز در تزیید بود همین قدر مردم منتظر بهانه یا اذنی از طرف علماء بودند که دکا کین را بیندند بلکه گفتگوی جهادی هم درالسنه و افواه عوام افتاده بود اگرچه معلوم بود که مأخذی ندارد لکن موجب هرج و مرج گردیده مردم در خیال يك بلوائی بزرگ بودند دانشمندان و اجزاء انجمن مخفی هم این ایام بخدمات مرجوعه خود کاملاً اشتغال داشتند چند مسئله در مجالس و محافل مطرح بود یکی کردار مسیو نوز دویم واقعه کرمان سویم واقعه قزوین و اهانت وزیر اکرم چهارم کیفیت سبزوار پنجم ظلم شعاع السلطنه در فارس ششم حرکات ظالمانه ابنای

این مطلب بود اساس مسلمانی بر این مطلب مبتنی و در فصل دوم متمم قانون اساسی هم که سابقاً مضمون نمودیم ملزوم عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعی را تصریح و کاملاً این معنی رعایت شده و امیدواریم که انشاء الله تعالی عموم ملت هم در انتخاب مبعوثان از مردمان صحیح و کامل و کسانی که بمعاشرت کامله عدم خیانت ایشان بدین و دولت و مملکت و ملت معلوم شده باشد بذل مراقبت نموده و خواهند نمود و مبعوثان عظام هم حق امانت داری را کما یبغی ادا و سرموئی خیانت بهیچ کدام را البته روا نخواهند و بمون الله تعالی و حسن تأیید همچنانکه مشروطیت و آزادی سائر دول و ملل عالم بر مذهب رسمیه آن ممالک استوار است همین طور در ایران هم بر اساس مذهب جعفری علی مشبته السلام کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود و هیچ صاحب فرض فاسد و مفسدی متمکن نخواهد بود که خدای نخواسته خودی بمیان اندازد و بر خلاف قوانین و احکام مذهب جعفری حکم قانون جعل و زندقه و بدعتی احداث و قانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقض و استبدادی ملعون دیگر بمراتب اشنع از اول بریا نماید .

و البته اسلام برستان مملکت و سرداران عظام ملت ایندهم الله تعالی که جانهای خود را در طریق این مقصد بزرگ اسلامی فدا نموده اند کاملاً مراقب و هرگز چنین استبداد ملعونی را تن در نخواهند داد انشاء الله تعالی و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم (الاحقر عبد الله المازندرانی) (الاحقر محمد کاظم الخراسانی) غره ذیحجه الحرام ۱۳۲۷ نجف اشرف در مطبعه مبارکه علوی طبع گردید .

تمام سواد مرقومات با سواد لایحه مطابق است با اصول کریمه آنها . حرره الاحقر محمد الواعظ

مؤلف

آنچه از حالات جناب حاج شیخ محمد واعظ بدست آورده در این تاریخ خود درج نموده و همین قدر گوئیم از زمانیکه جناب معزی الیه داخل در حوزه مشروطیت شده الی کنون منافی مشروطیت چیزی از ایشان مشاهده نشده تا این زمان که سال ۱۳۲۸ می باشد صحیح و سالم و بانهایت شرف و افتخار و احترام باقی مانده است نه مطالبه اجر زحماتش نمود و نه ریاست اداره را بخود جلب کرد . نه اسباب چینی برای وکالت پارلمان کرد .

چنانچه در اکثری دیدیم و در تاریخ هم درج نمودیم بلکه این واعظ محترم در این ایام هم که

مظفر الدین شاه در محل حکومت خود .

از علماء طهران آنانیکه با عین الدوله موافق بودند یعنی مخالفت او را نداشتند حاج شیخ فضل الله ، امام جمعه طهران ، آقا سید ریحان الله و میرزا ابوطالب زنجانی بود سایرین عموماً برخلاف عین الدوله بودند جز معدودی از ائمه جماعات که لالی هؤلای و لالی هؤلای .
این هیاهو و حرارت و ضدیت با عین الدوله روز بروز درازدید بود تا اینکه واقعه قند و علاء الدوله اتفاق افتاد بعبارة اخری واقعه مسجد شاه و هجرت صغری که تفصیل آن در کتاب دویم انشاء الله خواهد آمد .

قلوب عموم از اوضاع حالیه متنفر گردیده بزبان پند و موعظه و آن نطق کذائی خود به مردم میرسانند که بدی و خبائت بعضی باعث بدی مقصود نمیشود هنوز عقلاً فرصت نکردند قوانین مشروطیت را جاری کنند .

بجملای طبع این تاریخ این واعظ علیم دست از مقصود خود برنداشته و اگر العیاذ بالله مثل بعضی از مشروطه خواهان امروز اقدام بامریکه منافی بامقصودشان است فرمایند البته بعد از این تصریح خواهد شد . عجزاً دانشمندان و عقلاً بوجود این عالم و واعظ مفتخر و سرافرازند .

اللهم وفقه لما تعب وترضی



جلد دوم

تاریخ پیداری ایرانیان

آوای وقایع مشروطیت ایران

تألیف ناظم الاسلام کرمانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

واقعه مسجد شاه یا هجرت صفری

روز دوشنبه چهاردهم شهر شوال الحکم سال ثیلان ثیل ترکی سنه هزار و سیصد و بیست و سه هجری قمری و ۱۲۸۴ هجری شمسی مطابق با یازدهم دسامبر ماه فرانسه ۱۹۰۵ میلادی قیمت قند در طهران بلکه در ایران گران شد چه تا این روز قند در یکن پنج قران فروخته میشد در این تاریخ قیمت قند بهفت قران و هشت قران رسید (من ششصد و چهل مثقال است) علاءالدوله حاکم طهران و شخص سفاک و بی باکی بود در هر جا حکومت کرده چشم رعایا را ترسانیده قهاریت و جباریت او گوشزد مردم شده خصوص در این ایام که حاکم طهران بود و صدارت ایران با عین الدوله بود گویا از طرف عین الدوله باو سفارش شده بود که قسمی رفتار کند که ملاها از او بترسند و تجار را که قبل از مسافرت اعلیحضرت مظفرالدین شاه بفرنگستان بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) پناهنده شده بودند و بر ضد مسیونوز رئیس گمرک درخواست کرده بودند (در جلد اول اشاره شد) نیز گوشمالی بدهد چه اقدامات تجار طهران در هشت ماه قبل از این بعین الدوله بر خورده بود بعد از مراجعت از سفر فرنگستان در خیال تلافی بود موقعی نیافت پس از برای ملاها که بر ضد او قیام کرده بودند و از برای تجار نیز بی موقع میگشت این گرانی قند بهانه دست آنها داد علیهذا علاءالدوله حاکم طهران امروز هفده نفر از تجار که چهار نفر از آنها تجارت قند را کسب خود قرار داده بودند به دار الحکومه احضار نمود جمعی از تجار جواب دادند که مانده قند میخریم و نه میفروشیم ما تاجر هستیم نه تاجر قند تجارت قند در طهران با چهار نفر است که یکی از آنها آقا سید هاشم معروف به قندی و دیگری حاج سید اسمعیل خان سرهنگ توپخانه است علاءالدوله حکم داد چند نفر از تجار را به فلک بستند و آنها را مشلق نمودند در این اثناء آقا سید هاشم را آوردند حاج سید هاشم از سادات قندی و از سادات محترم و تجار معتبر طهران در حدود شصت و هفت سال داشت سه سفر بکاه معظمه و چهار سفر بعثات عالیات و چهار سفر بمشهد رضوی علیه الصلوٰة والسلام مشرف شده و سه مسجد در طهران بنا کرده و برای تعمیر پلها و راهها سعی و جاهد بود بصورت سیدی پیر باریش فرزند بلند و ظاهر الصلاح وارد مجلس حاکم شد پس از سلام نشست علاءالدوله باو گفت چرا قند را گران کردید حاج

سیدهاشم جواب داد بواسطه جنگ روس و ژاپون قند کمتر از سابق وارد ایران میشود چند تلگراف همین امروز برای من تحایره شده است که در همدان ورشت هم گران است بلکه قیمت قند در طهران ارزانتر از رشت و همدان و عراق است علاءالدوله گفت میگویند شما قند را کنترات گردید سید جواب داد اولاً ما قند را کنترات نکرده ایم بلکه از تاجر مخصوص میخریم ثانیاً آنکه در کنترات هم زمان جنگ و مرک عمومی اجراء قانونرا اجازه نمیدهد این ایام قند از روسیه کمتر وارد میشود علاءالدوله گفت باید التزام بدهید که قند را مثل سابق بفروشید سید جواب داد من التزام نمیدهم لکن صد صندوق قند دارم آنها را پیشکش جنابعالی میکنم و دست از تجارت برمیدارم در این اثناء منشی وزیر تجارت وارد شد و بطریق نجوی بعلاءالدوله گفت سید هاشم تاجر بیست معتبر و مقدس سعدالدوله وزیر تجارت مخصوصاً مرا فرستاده است که عرض کنم بی احترامی او بی محاطره نیست .

علاءالدوله از این پیغام وزیر تجارت متغیر شده و روی فراشها کرد که کی رفته است نزد وزیر تجارت فراشها عرض کردند پسر آقا سید هاشم حاج میرعلینقی از بین راه رفت منزل وزیر تجارت علاءالدوله رو کرد به آقا سیدهاشم و گفت حالا معلوم شد که نزد وزیر تجارت هم رفتید در این اثناء حاج سید اسمعیل خان که یکی از اهل نظام و خرنده و فروشنده قند بود وارد شد و در عرض سلام نظامی و یا تعظیم حکومتی گفت سلام علیکم علاءالدوله بر او متغیر شد که توجه داخل آدمی هستی که بمن سلام میکنی و تعظیم نمیکنی (آها) بچهها بیاید یک پای این سید بیرویک پای این سرهنگ را بفلکه به بندید فراشها ریختند سید بیچاره و حاج سید اسمعیل خان را بیرون برده آنها را خوابانیدند کفش و جوراب را از پای آنها بیرون آورده پای آنها را بفلکه بستند پنج نفر فراش دست بشلاق و مشغول زدن شدند در این بین حاج میرعلینقی پسر آقا سید هاشم وارد شده خود را انداخت روی پای پدرش و گفت چوب را بمن بزیند تا من زنده باشم نمیتوانم دید پدرم را چوب بزیند فراشها او را عقب کردند ثانیاً خود را از دست فراشها نجات داده و خود را انداخت روی پای پدر و فلکه علاءالدوله گفت پدر را رها کنید و چوب او را به پسر بزیند پای آن دو نفر را از فلکه باز کرده پسر را بفلکه بستند متجاوز از پانصد شلاق پای پسر زدند حاج میرعلینقی پسر بزرگ آقا سید هاشم در این وقت سنش به بیست و هفت سال رسیده بود طاقت شلاق خوردن را داشت . در این وقت پیشخدمت وارد شد که نهار حاضر است علاءالدوله گفت سایرین را بعد از نهار بزیند بسم الله آقایان بیاید نهار بخورید و از آن اطاق برخوایسته به اطاق نهار خوری رفت آقا سید هاشم را نیز با جمعی دیگر احضار کرد و گفت آقا وقت چوب باید چوب خورد و وقت نهار باید نهار خورد فعلاً مشغول نهار شوید . پس از صرف نهار باز با طاق اول مراجعت کرد و رو کرد بسید هاشم و گفت يك التزام بنویسید که قند را مثل سابق در یکمن پنجهزار بفروشید سید امتناع کرد و گفت عرض کردم ممکن است ترك تجارت قند کنم ولی ممکن نیست قند را در یکمن هفت هزار بخرم و پنج هزار بفروشم علاءالدوله رو کرد به جناب امین التجار کردستانی که از سادات و تاجر معتبر و حاضر در آن مجلس بود و گفت آقا شما این آقا را راضی کنید و التزام از او بگیرید .

در این وقت یک نفر وارد شد و سر گذارد در گوش علاءالدوله و گفت شهر بهم خورد دکان

بسته شد مشیرالدوله وزیر امور خارجه گفته است تجار را بفرستید نزد من بلکه آنها را بخوشی راضی کنم امین التجار هم به آقا سید هاشم رسانید که التزامی بدهید و از این مجلس بروید بعد من نوشته شمارا پس میگیرم آقا سید هاشم التزامنامه را نوشته و مهر کرد و داد به امین التجار و با مأمور وزیر خارجه رفتند منزل مشیرالدوله (میرزا نصرالله خان مشیرالدوله) اگرچه وزیر امور خارجه بود لکن در امور داخله و خارجه هر دو مداخله میکرد و در واقع معاون صدراعظم بود (مشارالیه در مقام استرضاء خاطر تجار بر آمده از آنها معذرت میخواست و خطای علاءالدوله را تصدیق مینمود. سعدالدوله وزیر تجارت از وقوع این واقعه رفت منزل عینالدوله صدراعظم و گفت علاءالدوله حاکم طهران را چه کار با مرتجار و این چوب زدن بی موقع بتجار محترم خصوص يك سید پیر مقدس منتج نتایج بدو بی محاطره نخواهد بود.

عینالدوله از آن لجاجت و تکبر و جهالت و تبختری که داشت گفت چوب زدن علاءالدوله بامر و اجازه من بوده است تو را نمیرسد که در کار علاءالدوله ایرادی وارد آوری علاءالدوله آنچه کرده است مختار بوده امر او امر من است وزیر تجارت از این جواب صدر اعظم متغیر شده بخانه خویش مراجعت نمود در این اثناء بعضی از دکاکین و بازارها و سراها بسته شد مردم در مسجد شاه جمع شدند امام جمعه که خانه اش متصل بمسجد شاه بود اول شب بعضی از تجار را احضار نمود و گفت این تعطیل و بستن دکانهها فایده نخواهد کرد چه طرف عصر و نزدیک فروب بود کسی ندانست که مقصود چه بود فردا را از صبح تعطیل عمومی کنید و آقایانرا در مسجد جمع آورید تا بلکه بدست اتفاق و همراهی علماء کاری از پیش ببرند و همان شبانه هر يك از علماء را دیده و قول همراهی از اکثر آنها گرفته و صبح آنشب که روز سهشنبه یا نهم بود بازارها بسته تعطیل عمومی شد تجار در مسجد شاه حاضر شده مقدمات کار را فراهم آورده امام جمعه بآنها دستور العمل میداد و بعینالدوله پیغام که من باشما میباشم تا شب همگی را متفرق و مفسدین را معلوم خواهم داشت طرف عصر محرك مردم شده ریختند بخانه های علماء و هر يك را خواهی نخواهی بمسجد شاه آورده جز حاج شیخ فضل الله که بملاحظه دوستی و اتحاد با عینالدوله در اندرونی خانه رفت و احدی را بخود راه نداد و بهمین ملاحظه کسی هم بصرف او نرفت مجملات حجج اسلامیه و علماء اعلام در مسجد شاه مجلس کردند نتیجه مجلس این شد که جبران این توهینی را که بتجار شده است باستدعاء عزل علاءالدوله از حکومت طهران از پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه نمایند و نیز از شاه استدعاء نمایند که مجلسی منعقد فرمایند که این مجلس بعراض متظلمین برسد و هر دو استدعای مزبور مخالف بود با استدعاء عینالدوله و انجاح این دو استدعاء مغلوبیت عینالدوله را واضح و آشکار میداشت این اجتماع اگرچه بر ضد علاءالدوله بود ظاهراً لکن در واقع نفس الامر بر مخالفت عینالدوله و ضدیت با او بود بالاخره آقایان صلاح دیدند که آقا سید جمال الدین واعظ اصفهانی را که از اولین واعظ با علم و سیاسی دان بشمار میرفت و واعظ مخصوص مسجد شاه بود بر منبر نمایند و مقصود آقایان را بمردم برسانند لذا سید را احضار و امر بصعود بر منبر نمودند سید از منبر رفتن امتناع نمود و گفت عینالدوله بامن عداوتی مخصوص دارد اگر این منبر رفتن را بشنود عداوتش بیشتر خواهد شد امام جمعه اصرار و الحاح نمود که البته باید شما بالای منبر رفته و مردم را بمقصود ما آگاه کنید آقا سید حسن

معروف بسید صاحب الزمانی و عده دیگر از باریک بینان به آقای بهبهانی عرض کردند امام جمعه تغییر مسلك داده و مقصودی دیگر در نظر دارد ملتفت خود باشید آقای بهبهانی اهمیتی بآن نداده فرمود آنچه خداوند خواسته است خواهد شد بالجمله آقا سید جمال الدین بر بالای منبر صعود نمود پس از حمد و ثنای بر رسولش آیه مبارکه یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض را عنوان موعظه قرارداد و آیات و اخباری که در فضیلت عدل بود قرائت نمود پس از آن گفت ای مردم این آقایان و این پیشوایان دین که در این مسجد اجتماع نموده اند همگی رؤساء اسلام و نواب امام زمان میباشند همه متفق القول و متحدند خیال و عزمشان کندن ریشه ظلم و بدعت است عموم مسلمین و جمیع علماء اعلام بلکه هیئت جامعه اسلام با این بزرگواران است هر یک از این علماء که در این مجلس نباشند اگر موافقند با این عزم فبها والا اعتنائی بخلافشان نیست قدری هم اشاره بظلم علاءالدوله نمود و بدگفت از علاءالدوله و احوال او را تشریح نمود . . .

پس از آن گفت اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان است با علماء اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بیغرضانه علماء را خواهد شنید . . . و الا و اگر

کلام آقا سید جمال الدین که منجر باین شد و باین مقام که رسید یکدفعه حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران فریاد کرد و گفت ای سید بیدین، ای لامذهب، بی احترامی بشاه کردی ای یکافر، ای بابی، چرا بشاه بدمیگوئی . آقا سید جمال الدین از این اعتراض امام جمعه در بالای منبر مبهور شده و کذالك علماء و آقایان حاضر در مجلس متحیر و حیران شده که با آن اصرار امام جمعه و تهیه مقدمه بلکه نقشه موعظه را نیز امام جمعه داد حالا چه شد که در مقام مخالفت بر آمد . آقا سید جمال الدین گفت آقای من این قضیه شرطیه است خدا به پیغمبر خود میفرماید وَ لَوْ اَسْرَکْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ یعنی ای پیغمبر اگر شرک آوری هر آینه میریزد عمل تو. من که بی احترامی بشاه نکردم عرض کردم اگر (والا) لفظ اگر که واضح است چه معنی رامیبخشد امام جمعه دید مغلوب خواهد شد و بمقصود و نیت خود نخواهد رسید فریاد کرد بکشید به بندید این بابی را بزنید آها بچه ها کجائید . که یکدفعه نوکر های امام جمعه با فراشهای مستعد که مقدمه مهیا شده بودند با چوب و چماق و قداره ریختند در بین مردم بعضی هم شش لول در دست داشتند در این بین جمعی هم (گرت) مسجد را در دالان حرکت دادند چون هوا تاریک شده بود صدای چرخهای گرت و صدای هیاهو و فریاد فراشها و نوکرها عجبی عظیم در مردم احوال نمود آقایان علماء چون وضع را قسمی دیگر دیدند و تاریکی شب عالم را فرا گرفته و چراغهای مسجد را هم روشن نکرده بودند فریاد کردند و امر کردند احدی دست در نیورد و در مقام مدافعه بر نیایند بعضی از خیر خواهان خدمت آقای طباطبائی عرض کردند گویا مقصود امام جمعه تلف کردن آقا سید جمال الدین و بی احترامی بآقای بهبهانی (آقا سید عبدالله) باشد برای انتقام و تلافی که در نظر دارد آقای طباطبائی فوراً ملتفت مطلب شده به آدمهای خود فرمود مواظبت کنید از آقای آقا سید عبدالله و ایشانرا برده بجائی برسانید طلاب و سادات ریخته و آقای بهبهانی را بردند بطرف مدرسه خان مروی بعضی هم آقای طباطبائی را رسانیدند بخانه خودشان بحالتی که پاهایش برهنه بود

چه کفشهای آقا در نزد نوکرشان بود و اوهم فرار کرده بود. آقا سید احمد طباطبائی هم رفت در مدرسه شیخ عبدالحسین. آقا سید جمال الدین اقبه و حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی آمدند خانه آقای طباطبائی. صدرالعلماء و سایرین که مطلع شدند آقا سید عبدالله در مدرسه خان مروی است رفتند نزد ایشان. کسبه و اصناف هم در کوچه و بازار بطرف خانه‌های خود فرار می‌کردند. آقا سید جمال الدین واعظ در گوشه ایستاده بحالت ترس و خوف و از این واقعه مبهوت و متحیر بدون تکلیف نه راه فراری داشت و نه خیالی برای خود دیده یکدفعه دست غیبی کمک و مدد رسان مددی برایش رسانید گویا تا آنوقت از انظار مخفی و کسی او را ندیده بود چه در این اثناء که احدی بفکر کسی نبود و از ترس عین الدوله و صدای حرکت دادن گرسه مسجد و هیاهوی فراشهای مسجد و آدمهای امام جمعه مردم تاریکی شب را غنیمت دانسته فرار می‌کردند. جناب آقا عبدالهادی فرزند کهنتر آقای طباطبائی با عده از سادات و آدمهای خود که در مقام فحص و جستجوی پدر بزرگوار خود بود چشمشان باین سید بیچاره افتاد که تا آنوقت آشنائیت و دوستی بین این واعظ محترم و این سلسله جلیله نبود فوراً پیش آمده دست انداخت کمرسید را گرفت و گفت ای بیچاره بلند شو و مترس قوت قلب داشته باش. سید این عنایت را فوزی دانست و همراه آقا زاده و سادات براه افتاد تا او را بخانه آقای طباطبائی رساندند متجاوز از صد نفر از سادات و جوانان رشید همراه او شدند. نگارنده در بین راه سید را ملاقات نموده دیدم که از شدت ترس و واهمه از خود رفته است و گویا در این عالم نیست و تکیه بشانه یکی داده بدون اراده متحرک است فوراً خود را باو رسانیده چون مرادید دست انداخت بدامن من باو گفتم مترسید این جماعت همه دوست و معین شما میباشند منم پس از کسب اطلاع و یافتن دوستان می‌آیم نزد شما اندکی بحال آمد و با آقا زاده بمنزل آقای طباطبائی رسیدند با آنکه خانه آقای طباطبائی بست و محل امن بود و سید برسیدن آنجا راحت گردید لکن از صدمه راه و خوف در مسجد حالت تب عارض سید گردید و در بالاخانه آقای طباطبائی که اطاق مخصوص یکی از متحصنین محترم و نقیص معین حضور بود منزل نمود نگارنده با بعضی از اجزاء انجمن مخفی در گردش بودیم شریف الواعظین قمی را دیدم که باحریه آتشین مسلح بود و در صدد فحص از آقای بهبهانی و آقای طباطبائی بود پس از استعلام از حالات حجج اسلامیه شریف الواعظین بطرف مدرسه خان مروی برای رسیدن به آقای بهبهانی و نگارنده بطرف خانه آقای طباطبائی برای رسیدن بسید جمال الدین روانه شدیم پس از ورود بخانه آقای طباطبائی سید جمال الدین را دیدم بحالت ضعف و تب افتاده بود (معین حضور از بستگان امین السلطان و از اجزاء انجمن مخفی بعنوان تحصن و تظلم از شمس الملک بسر عین الدواه از ماه مبارک در خانه آقای طباطبائی متحصن بود زیرا که شمس الملک در مقام اذیت و صدمه او بر آمده و در خیال بود که ملک او را از دستش بگیرد بگناه اینکه معین حضور از دوستان و هواخواهان امین السلطانست و همین فشار ظلم شمس الملک سبب شد که معین حضور در عداد وطنخواهان وارد و در حوزه انجمن عضویت حاصل نمود) چون سید جمال الدین عادت باستعمال کشیدن افیون داشت و در منزل آقای طباطبائی تهیه این اسباب برایش ممکن نبود و میل نداشت که احدی مطلع شود که عادت بتریاک دارد لذا از بنده

نگارنده علاجی خواست باین جهت نگارنده از آقای طباطبائی استبدان حاصل نموده در ساعت چهار از شب گذشته سید را بخانه یکی از دوستان که در نزدیکی خانه آقای طباطبائی بود انتقال داده چنانچه بعد از این خواهد آمد نگارنده در این مقام ناچار است از ذکر دو مسئله اول آنکه امام جمعه را انتقامی در نظر بود این چه انتقامی بود و چرا در مقام مخالفت آقایان بر آمد دوم آنکه استعداد و تهیه مقدماتی که امام جمعه دیده بود آیا برای همین انتقام بود و یا آنکه مقصود دیگر بهم در نظر داشت اما اول که غرض انتقام از آقای بهبهانی و سید جمال الدین باشد این است در چند سال قبل که خبر فوت مرحوم آقا شیخ محمد علی ثقة الاسلام اصفهانی برادر آقای نجفی بطهران رسید علماء اعلام طهران مجالس فاتحه و ختم را عازم و متهجد شدند اول در مسجد شاه از طرف دولت مجلسی منعقد گردید و مدیر مجلس را حاج میرزا زین العابدین امام جمعه پندرامام جمعه حالیه قرار داده بودند که برای پذیرائی از مردم نشسته بود این مجلس بخوبی به آخر رسید مجلس دوم در مسجد سید عزیز الله منعقد گردید صاحب مجلس مرحوم آقا سید محمد باقر صدر العلماء پدر صدر العلماء حالیه بود صدر العلماء در اخلاق حمیده و حسن سلوک بی مثل و مانند و مرجع خاص و عام بود علماء اعلام همگی در آن محفل حاضر شدند مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی طالب ثراه و آقا سید عبدالله پهلوی هم نشسته بودند در آخر مجلس حاج شیخ مهدی واعظ ملقب بسُلطان المتکلمین چنانچه رسم و معمول بود شروع بموعظه و ذکر مصیبت نمود که در این بین مرحوم امام جمعه وارد مجلس شد و بین مرحوم آشتیانی و بهبهانی نشست صدر الفقهاء که یکی از همراهان امام جمعه بود خواست بین بهبهانی و آقا شیخ جعفر گلپایگانی بنشیند که شیخ گلپایگانی باو جا نداد چون مجلس جمعیت زیادی داشت و جا برای احدی باقی نمانده بود لذا مرحوم امام جمعه صدر الفقهاء را پهلوی خود جا داد و هر دو از صف جالسین جلوتر نشستند که در واقع بی احترامی به آقای آشتیانی و آقای بهبهانی هر دو شد سلطان المتکلمین که در بالای منبر بود موعظه را تغییر داده آیات و احادیثی که در فضل اهل علم و علماء وارد شده است بیان نمود و نیز رسانید که اشخاصیکه طالب دنیا و ریاست و صدر نشین میباشند از علماء اعلام خارجند و در زمره اشباه علماء میباشند و بکنایه مدح نمود حجج اسلامیه را و بالعکس ذم نمود از امام جمعه و صدر الفقهاء موعظه را به آخر رسانید مجلس تمام گشت بین مرحوم امام جمعه و آقایان هم کدورتی واقع گردید.

مجلس سوّم در مدرسه سیهسالار قدیم منعقد گردید صاحب مجلس جناب آقا سید عبدالله بهبهانی بود در یکی از لیالی امام جمعه جناب آقا میرزا محسن برادر صدر العلماء حالیه را با جناب آقا میرزا سید محمد بهبهانی پسر آقای بهبهانی را بعزم ملاقات احضار نمود و فرمود فردا که روز ختم مجلس است من میآیم در مدرسه سیهسالار و در حضور من سلطان المتکلمین نباید منبر رود و موعظه کند و باید حاج شیخ زین العابدین ملک الواعظین منبر برود آقا میرزا محسن و آقا میرزا سید محمد در جواب گفتند واعظ این مسجد و این مدرسه همه وقت سلطان المتکلمین بوده است این تغییر و تبدیل خیلی مشکل است پس بهتر این است که جنابعالی فردا را تشریف نیاورید و یا راضی شوید سلطان منبر برود امام جمعه گفت حتماً میآیم و البته منبر با ملک الواعظین حاج شیخ زین العابدین خواهد بود آقایانهم

گفتند ما هم سعی میکنیم شاید آقای بهبهانی را راضی کنیم که بر حسب میل سرکار رفتار نماید و باین قول خدمت آقای بهبهانی رسیدند مطلب را عرض کردند و جنابش را مسبوق بتخیالات امام جمعه نموده فردای آن شب مجلس تشکیل یافت علماء اعلام همگی حاضر شده باز صورت نشستن در مجلس همان بود که در مسجد سید عزیزالله واقع شد الا آنکه در وقت نشستن صدرالفقهاء بواسطه تنگی و ضیق مکان آقا شیخ جعفر گلپایگانی افتاد توی محراب و از درج صف ساقط گردید که در این بین يك نفر از طلاب گلپایگانی درخواست و دست انداخت گریبان صدرالفقهاء را گرفت و او را انداخت در وسط مجلس نوکرهای آقایان از اطراف ریختند و آنها را از هم جدا نمودند که آقایان قراء و حافظین قرآن شروع نمودند در خواندن سورة (الرحمن) که علامت ختم مجلس است پس از قرائت الرحمن امام جمعه گفت ملك الواعظین برود منبر آقای بهبهانی گفت سلطان المتکلمین باید روضه بتخواند که در این اثناء سلطان المتکلمین بزم منبر از جای خویش برخاست که یکنفر از آدمهای امام جمعه آمد پای منبر و مانع او گردید که برود بالای منبر که یکدفعه بقدر پنجاه نفر از نوکرهای امام جمعه با چوب و چماق و قداره ریختند در مجلس خبر بطلاب رسید از حجرات خود خارج شده آدمهای آقای بهبهانی که حاضر برای دفاع بودند بحمايت طلاب برآمده در زمانی اندک اجزای امام جمعه را پراکنده و مشلق نمودند و ضمناً جسارت و مزاحمت و تصدیع امام جمعه هم فراهم آمد امام جمعه بطرف خانه خویش حرکت نمود در دالان مدرسه حاج شیخ فضل الله رسیده او هم در مقام حمایت از امام جمعه برآمد که طلاب باو اعتنائی نکرده آنهم از مدرسه رانده و دور گردید .

باری پارتی آقایان و طلاب غالب و مظفر آمدند طرفداران امام جمعه مغلوب و مهزوم گردیده بهزیمت رفتند . این اول شکستی بود که بمرحوم امام جمعه وارد آمد دیگر موقعی دست نیامد که درصدد تلافی برآیند تا اینکه امام جمعه از این دار فانی بدار باقی رحلت نمود امام جمعه بعد از آنکه حاج میرزا ابوالقاسم فرزند اکبر آن مرحوم باشد این ایام اعتباری فوق العاده بهم رسانیده مسجد شاه که محل امامت او بود بهترین مساجد طهران واقع گردید و این مسجد محل بست و مأمن مظلومین بود در این واقعه که مقدماتی فراهم آورد برای اجتماع آقایان واستعدادی تهیه دیده بود بتخیال انتقام از آن واقعه افتاد باین جهت درحالت تغیر و فریاد او که میگفت بزید و بکشید و به بندید بعض صداهای مسموع میشد که میگفتند آقا سید عبدالله را بزید و او را بکشید از این جهت توجه آقایان مصروف حفض آقای بهبهانی گردید .

اما مسئله دوم که امام جمعه مقصود دیگری هم داشت این است که آقا سید جمال اول واعظی بود که در بیداری ایرانیان جاهد و ساعی بود چند سال قبل از این در اصفهان و شیراز و تبریز در بالای منبر از سیاسیات و منافع عمومی و بیداری مردم و عالم شدن آنان بحقوق خودشان سخن میراند در سال هزار و سیصد و بیست و دو که وارد طهران شد در مسجد شاه که امامت آن مخصوص امام جمعه حاج میرزا ابوالقاسم میباشد رفت منبر و بواسطه میل مردم باستماع مواعظ این سید جلیل جمعیت و ازدحام بسیاری در حوزه و منبر او جمع میشد جناب واعظ هم هیچ ملاحظه از امام مسجد نمی نمود

مثلاً در آخر موعظه که رسم است دعا میکنند و بالفاظ بزرگ و القاب و اوصاف بسیار بزرگ از قبیل حجة الاسلام آية الله و نایب امام و حضرت اشرف و اعلی حضرت قدر قدرت و مالک الرقاب و ... و ... و ... تقوی و تنطق نیکرد بلکه بعض اوقات بالصراحه مطالبی را عنوان میکرد که بر میخورد به امام جمعه امام هم محض حفظ جمعیت مأمومین و یا غرضی دیگر متحمل میشد و منع نمیکرد در این اواخر تجری واعظ بعدی رسید که از شاه و رجال دولت و وزراء مملکت و حکام جور هم ذکر میفرمود و سیئات اعمال عموم متنفذین را میشمرد و بد میگفت باین جهت دیوانیان از امام جمعه متنفر شده و گاه گاهی بعضی پیغامات برای امام میرسید ولی جمعیت عوام بیشتر اطراف امام را گرفته و ترقی امام بعدی رسید که رساله عملیه هم نوشت و بطبع رسانید با آنکه امام جمعه را مرتبه اجتهاد نبود باین جهت امام جمعه را بخاطر رسید که هم انتقامی از آقای بهبهانی بکشد و هم سید واعظ را گوشمالی بدهد و هم عنایت اعلی حضرت و توجه رجال دولت را بطرف خود جلب نماید .

این بود که در روزیکه تجار و کسبه اجتماع نمودند امام جمعه گفت سایر آقایان را نیز در این مسجد حاضر کنید تا با حضور همگی عزل علاءالدوله را از دولت استدعا کنیم و نیز نیامدن حاج شیخ فضل الله و اصرار نکردن امام جمعه برای احضار او اشعار دارد بمقصود بلکه از یکی از موثقین شنیدم که امام جمعه پیغام داد برای حاج شیخ فضل الله که شما حاضر نشوید دیگری از معتمدین گفت امام جمعه گول شیخ فضل الله را خورد و باهم مواضع داشتند .

باری پس از این واقعه خبر بعین الدوله رسید از خوشحالی و این حرکت امام جمعه آنشب را بهترین لیالی زندگانی خویش دانست و پیغامات متوالیه مؤکده بجای شیخ فضل الله فرستاد که البته با امام جمعه همراه باشید و مراتب را حضور اعلی حضرت شاه راپرت داده که امام جمعه خدمتی بسزا بدولت نمود و ملاها را که مصمم شده بودند از کان سلطنت را متزلزل سازند متفرق نمود و دماغ آنان را سوخت سفراء عین الدوله امشب پنخانه امام جمعه و حاج شیخ فضل الله متوالیه مراوده مینمودند و آمد و رفتی داشتند .

هواخواهان امین السلطان هم محرمانه پنخانه آقایان میرفتند نگارنده اعتصام السلطنه پسر معیر الممالک داماد امین السلطان را دیده که برای ملاقات آقای طباطبائی آمده بود و محرمانه خدمت آقا رسید و از آنجا بطرف خانه آقای بهبهانی رهسپار گردید و آنها را اطمینان میدادند در واقع اطمینان هم لازم بود چه از عاقبت امر کسی را اطلاعی نبود مجمل در این شب اکثر از علماء درخانه آقای طباطبائی انجمن کرده از آن جمله جنابان آقا سید جمال الدین افجه و حاج شیخ مرتضی آشتیانی هم برای کسب تکلیف حاضر بودند پس از مذاکرات بسیار آقای طباطبائی فرمود حال که کار باینجا رسید کار را یکسره و تمام کنیم آن خیالی را که سه ماه دیگر عازم انجامش بودیم جلو میاندازیم . دیگر آنکه اگر ما فردا در این شهر بمائیم عین الدوله محرک امام جمعه و مردم میشود شاید مقصود منقلب شود چه بعضی از اجزاء ما با اجزاء امام جمعه زد و خوردی خواهند نمود آنوقت نزاع حیدر نعمتی و گفتگوی دو محله و جنگ داخلی بمیان خواهد آمد تجار هم داخل در کار میشوند اگر

همراهی از آنها نکنیم که مناسب نیست و اگر همراهی کنیم آن وقت بمردم القاء شبهه خواهند نمود و درباریان میگویند ما خواستیم قند را ارزان کنیم آقایان مانع شدند و باین بهانه سایر ماکولات را هم گران خواهند نمود و بیهانه نظم شهر و امنیت مردم را نفی و تبعید میکنند پس صلاح در این است که چند روزی در این شهر نباشیم و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوقف و مجاور باشیم. آقایان رأی آقای طباطبائی را صلاح دیده برای آقای بهبهانی هم پیغام دادند که فردا روانه زاویه مقدسه شود سایرین را هم بهمین مقصود پیغام داده آراء همگی بر این قرار گرفت.

روز چهارشنبه شانزدهم شهر شوال المکرم ۱۳۲۳ مطابق سیزدهم دسامبر فرانسه ۱۹۰۵ علماء اعلام طهران بزاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام مهاجرت نمودند. آقای طباطبائی بملاحظه نقاهت سید جمال الدین و اینکه امام جمعه حکم بکفر سید نموده بود عین الدوله هم در خیال گرفتن سید بود و تکلیف آقایان هم معلوم نبود لذا سید را سپردند به بنده نگارنده من هم شبانه سید را بخانه یکی از دوستان نقل داده در وقت سحر یعنی نزدیک بطلوع صبح صادق سید را برداشته بخانه خویش وارد نموده در بین راه سرباز و سوار زیادی را دیده که بطرف ارك دولتی در حرکت بودند پس از ورود بخانه سید را در پیرونی جا داده و اسم او را سید احمد گذارده که کلفت و خانه شاگرد ملتفت او نشوند پس از فراغت از پذیرائی سید اول آفتاب برای ملاقات آقای طباطبائی از خانه خارج شده در بین راه به آقای طباطبائی برخوردیم که سواره وعده از قایل خودشان با ایشان و بعزم هجرت روانه بودند مجدداً سفارش از سید جمال الدین کرده و اخفاء ایشان را توصیه فرمودند.

در این مقام چند سطری از حالت سید جمال الدین ذکر کنم آنوقت عودت برشته تاریخ نمایم پس از ورود سید بخانه نگارنده اول از طرف خانه اطمینانی لازم بود عنوان مطلب را این قسم کردم این سید که در پیرونی است مقصر دولت است اگر دولت بداند من او را بخانه خود آورده ام مرا خواهند کشت و خانه را خراب خواهند نمود پس از توصیه باینکه احدی نباید مطلع شود اطمینان قسمی هم بعمل آمد و بقرآن مجید اهل خانه را قسم داده پس از آن چند جلد کتاب عربی و کتاب تاریخ و سه جلد کتاب سه تفنگدار و کتب دیگر را برای سید مهیا نموده لوازم تعیش او را از قبیل غلیان و غیره برایش حاضر و در همان اطاق گذارده درب اطاق را برویش قفل نموده درب پیرونی را نیز مقل نموده بخانه او رفته بسر و عیالش را که بی نهایت متزلزل بودند اطمینان داده و گفتم اگر ملاقات او را طالبید در اول شب بیائید او را ملاقات کنید بعد از آن مراجعت بخانه نموده تا عصری نزد سید بودم طرف عصر که خواستم بیرون آیم سید التماس کرد دو نفر از دوستان مرا که یکی معین العلماء و دیگری مجد الاسلام باشد اطلاع بدهید که گاه گاهی بیایند نزد من بس از آنکه باو گفتم من حرفی ندارم آنها را اطلاع بدهم لکن اگر مطلب کشف شد ربطی بمن ندارد و خود متقبل و ضمانت محرم بودن آنان را نمود برای ملاقات این دو نفر از خانه بیرون شده. در شهر اقوال درباره سید مختلف بود بعضی میگفتند او را گرفته در محبس دولتی است بعضی میگفتند در خانه امام جمعه او را حبس کرده اند گروهی معتقد بودند که بطرف عتبات عالیات رفته است تا یکماه که سید در خانه نگارنده بود جز

معدودی از آقایان دیگر احدی بودن اورا در خانه من نمیدانست بکروز وقت ظهر مجدداً اسلام وارد شد. و گفت منزل دبیر حضور (قوام السلطنه حاليه) بودم در آنجا مذاکره شد که آقاسید جمال رفته است بعتبات و تلگرافش از قصر آمده است من بدبیر حضور گفتم که با اینکه تو منشی عین الدوله صدراعظم ایرانی نمیدانی سید جمال الدین در کجاست و من میدانم دبیر حضور اصرار کردند من لابد شدم و باو گفتم مکان سید را از شنیدن این واقعه حالت سید و معین العلماء و بنده نگارنده منقلب گردید بنای ملامت را بیکدیگر گذارده علی الظاهر مجدداً اسلام هم از کشف و اظهار واقعه نادم گردید گفت خودم این امر را اصلاح میکنم از خانه بیرون رفت نگارنده هم در مقام تعیین مکان و تغییر منزل سید بودم که در اول شب مجدداً اسلام معاودت نمود و کاغذی از طرف دبیر حضور آورد قریب باین مضمون:

جناب آقاسید جمال الدین واعظ در همان مکانی که منزل دارید مخفی باشید تا من کار شما را اصلاح کنم و خلعتی برای شما از طرف صدراعظم صادر کنم چه حضرت صدارت از اینکه شما بزایوه مقدسه نرفته اید خوشحال و از شما تا یک اندازه راضی میباشد لکن بشرطیکه شما هم التزام بدهید دیگر منبر نروید الی آخره .

بعد از رسیدن این کاغذ اگر چه اندک تسلی برای سید حاصل گردید ولی بکلی خاطرش آسوده نگردید این تفصیل را بنده بزایوه مقدسه اطلاع داده شب بعد جناب آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی از طرف آقایان آمده درشکه آوردند که سید را ببرند بزایوه مقدسه ولی سید جرئت رفتن را نداشت زیرا که جوابداد مرا در بین راه خواهند شناخت اگر یک تیر تفنگ مر اهدف گلوله قرار دادند چه خواهد شد آنچه باو گفتند در درشکه میباشی شب است تغییر لباس میدهی قبول نکرد چند قسم لباس برایش حاضر کردند که بهر طوری که میخواهد تغییر لباس بدهد قبول نکرد دست انداخت دامن آقا میرزا محمد صادق را گرفته گریه و التماس کرد تا اینکه حضرات از بردن او منصرف شدند چون عده خارج از دوستان خبر شدند که سید در خانه بنده نگارنده است لذا صلاح در تغییر منزل و مکان سید بود باین جهت در یک شب آقاسید جمال الدین تغییر لباس داده بامعین العلماء و بنده نگارنده رفتیم در بازارچه کربلائی عباسعلی بخانه یکی از تجار اصفهانی که از دوستان سید بود بورود بآن خانه صاحب خانه رو کرد بمعین العلماء و گفت آقا تو بمن خیانت کردی که بدون اطلاع و خبر مقصد دولت را بر من وارد کردی بنده نگارنده گفت من اصلاً با شما آشنائیت ندارم باطمینان این دو نفر آمدم و الاّ بهم مراجعت میکنم و لکن قول بتومیدهم تا فردا شب این آقا را از این مکان ببرم این را گفته و از آنجا برخواسته و بخانه خویش مراجعت نمودم آنشب را بنا و معماری خبر داده که فردا در خانه خود بنائی دارم و صبح را مشغول خرابی عمارت بیرونی شد که از آمد و رفت بنا و عمله و دیگران مردم ملتفت شوند که در خانه من احدی نیست بعضی از دوستان را هم اطلاع دادم که سید از خانه من خارج شد اما سید جمال الدین و معین العلماء آنشب را در خانه حاج عبدالحسین اصفهانی بیتوته کرده و تا صبح مورد ملامت و عتاب صاحب خانه بودند روز بعد را هم آنجا توقف کرده در شب دیگر بتغییر لباس رفتند در خانه جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی يك شب و بکروز

را هم در آنجا بسر برده نهایت مهربانی و پذیرائی از طرف میزبان مزبور باین میهمانان محترم بعمل آمد شب سوم را باز مراجعت بخانه نگارنده کردند .

فایده این نقل مکان همین قدر بود که مجد الاسلام و دبیر حضور و بعض دیگر آنرا یقین حاصل شد که سید از خانه من رفته است بجائی دیگر و در این دفعه در اخفاء سید بیشتر دقت شد .

يك روز صبح بین الطلوعین بعزم ملاقات سید از اندرونی وارد بیرونی شدم دیدم سید جمال الدین عمامه بسر گذارده و صبا بدوش از اطاق بیرون آمده در صحن حیاط با رنگ پریده ایستاده و خیلی در حالت قلق و اضطراب است تا مرا دید حالت گریه برایش دست داد و گفت اگر میخواهند مرا ببرند قسمی رفتار کنند که پسر من از خواب بیدار نشود (چون فرزند بزرگش که در سن چهارده سالگی بود و مسمی بمیرزا محمد علی است شهادت پهلوی پدرش میخواهد و سید خیلی او را دوست میداشت نمیخواست بیدار شود و از واقعه موهومه مطلع گردد) پس از استفسار بر حالت سید معلوم شد که در مطبخ که هیزم ریخته بودند خروس و مرغ روی هیزمها بوده هر وقت که خروس میخواسته است صدا بدهد و یا بهم بزند هیزمها بهم میریخته و صدا میداده است سید گمان کرده است که پلیس و مأمور دولت آمده است یا من مذاکره و یا مشاجره دارند سید از ترس اینکه فرزندش بیدار شده و خوف عارض او خواهد شد لباس پوشیده ردا و عمامه را بدوش و سر گذارده که تا مأمور وارد شود سید با او روانه شود چون این حالت سید را دیده او را تسلی داده و سوگند برایش خوردم که احدی نبوده و خیالی درباره اش نیست . (چون این حالت را خود سید در بالای منبر ذکر میکرد لذا نگارنده در این تاریخ نوشتم و الا حالت ترس و خوف سید بیش از این بود که بتصور آید) دو روز قبل از مراجعت مهاجرین از زاویه مقدسه بر حسب خواهش خود سید مجد الاسلام را اطلاع داده در یک شب بنده و مجد الاسلام و معین العلماء سید را برداشته بردیم بخانه خودش شب را با هم بودیم روز بعد سید را برداشته بردیم بزایویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) و تسلیم آقایان نمودیم که در تاریخ مرقوم شده است .

خلاصه آقایان علماء بزایویه مقدسه مهاجرت نموده این هجرت را هجرت صغری گویند و اسامی رؤسای مهاجرین از این قرار است : آقای بهبهانی با فامیل خود ، آقای طباطبائی با فامیل خود ، آقای حاج شیخ مرتضی ، آقای صدر العلماء ، آقا سید جمال الدین افجه ، آقا میرزا مصطفی ، آقا شیخ محمد صادق کاشانی ، آقا شیخ محمد رضای قمی .

عین الدوله حکم کرد التزام از کسبه و اصناف گرفتند که بازارها را نه ببنند و هر کس که دکان خود را باز نمود دکانش را خراب کنند و سرمایه او را بیغما ببرند و یکی دو تا از دکانین را هم تراج نمودند فلذا مردم ترسیده دکانین را باز نمودند . دم دروازهها سر باز و قراش ایستاده بعضی را ممانع شدند از رفتن بزایویه مقدسه آقا سید جمال الدین افجه داماد حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل که اعلم علمای نجف است و خود آقا سید جمال الدین سیدی است مسن و محترم رسید دم دروازه سر بازها جدو کالسکه ایشانرا گرفته مانع عبور شدند که آدم آقا دست بشش لواه برده و يك دو تیر بهوا خالی کرد سر بازها عقب رفتند کالسکه چی شلاق کشیده هی باسبها کرد اسبها کالسکه را برداشته و باندک زمانی